



زیباترین افسانه‌های جهان

داشته و نسبت به سایر اجزای کتاب مبین سطوح بالاتری از خلاقیت هنری است. به نظر می‌رسد که حذف این فصل، البته از سوی گردآوردگان، کتاب را از همسانی و یک‌دستی بیشتری برخوردار می‌کند.

پیش از وارد شدن به بحث، توضیحی مختصر درباره متن‌های ارائه شده در کتاب و عنوان آن را ضروری می‌دانم. این متن‌ها بیش از هر چیز شامل اساطیر اقوامی است که محدوده جغرافیایی سکونت آنها در سطور بالا ذکر شد. این متن‌ها یا آن نوع (ژانر) از ادبیات شفاهی که در ایران به افسانه یا قصه معروف است تفاوت دارند. البته برخی از این متون در مواردی از تقدس اسطوره‌ها فاصله گرفته و حالتی زمینی یافته‌اند و در چنین مواردی به ساختار افسانه یا قصه نزدیک می‌شوند. از این رو می‌توان متون کتاب را ترکیبی از اساطیر و افسانه‌های اقوام مذکور به شمار آورد.

آنچه از این متون در نوشته حاضر مورد بررسی، توجه و تمرکز قرار گرفته است اساطیر و افسانه‌های اقوام سرخ پوست شمال و جنوب

زیباترین افسانه‌های جهان* عنوان کتابی است که بخش اصلی محتویات آن مربوط به اقوامی است که به صورت همه‌جانبه وارد دوره تمدن نشده‌اند. یعنی هنوز معیشت آنها به طور عمده بر شکار، گردآوری گیاهان و دست‌بالا بر کشاورزی ابتدایی استوار بوده است. کتاب دارای سه بخش است. بخش اول، اقوام سرخ پوست، از گرون لند تا فویرلند، را دربرمی‌گیرد. فصول سه‌گانه این بخش به بومیان امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی می‌پردازد. بخش دوم مربوط به اقوام جزایر اقیانوس آرام، از هاوایی تا بومیان استرالیا است و سرانجام بخش سوم طی دو فصل به اقوام قاره سیاه، از تنگه امید نیک تا صحرا، اختصاص دارد.

ویژگی عمومی متن‌های ارائه شده در این کتاب، تعلق متون مزبور به اقوام ابتدایی است. فصل دوم از بخش اول، شامل تمدن‌های بزرگ امریکای مرکزی، استثنایی بر این ویژگی عمومی است. متون این فصل هم به لحاظ ساختاری و هم از نظر بن‌مایه‌ها با سایر فصول کتاب تفاوت



محمد جعفری (انصاری)

خود به اسطوره تبدیل شدند و نامشان در تاریخ و خاطره مردم آنها جاودانه ماند. و این موضوعی است که البته شاعران مزبور نیز به آن آگاهی داشته‌اند:

نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام
 اساساً در این گونه جوامع کاتب، نویسنده و به ویژه شاعر از منزلتی بس بزرگ برخوردار بوده است. در بخشی از ادیسه هنگامی که یک شاعر و یک کاهن در مقابل ادیسه بر زمین می‌افتند و با عجز و لابه تقاضای ادامه زندگی از او می‌کنند، ادیسه کاهن را می‌کشد ولی از کشتن شاعر صرف نظر می‌کند. «هومر می‌گوید که او می‌ترسید مردی را بکشد که خداوندان هنر ملکوتی را به وی آموخته‌اند. پس این شاعر بود که بر ملکوت نفوذ داشت نه کشیش یا کاهن.»^۱

در اساطیر و افسانه‌های ایرانی نیز به موضوع نوشتن و خواندن و اهمیت آنها به گونه‌ای مکرر پرداخته شده است. افسانه آموزش خط به

امریکاست. بررسی این اساطیر و افسانه‌ها مبین این موضوع است که سازندگان و خالقان چنین آثاری در مراحل ابتدایی تمدن قرار داشته‌اند. نگارنده برای نشان دادن ویژگی‌های ادبیات شفاهی این اقوام و ارائه درکی روشن‌تر از چنین ادبیاتی بررسی تطبیقی این متون با متون مشابه ملل متمدنی مانند یونان و ایران را ضروری می‌داند. از همین رو در سطور زیر تلاش می‌کند که به مقایسه اجمالی بپردازد:

۱- دانش خواندن و نوشتن:

اسطوره‌های به جا مانده از یونان و ایران زمانی تدوین شده‌اند که مردم این جوامع، سختی‌ها، مصائب و بلاهای دوره پیش تمدنی را پشت سر گذاشته و به شکل گسترده‌ای وارد دوره تمدن شده بودند. این اسطوره‌ها را شاعران بزرگی تدوین کرده‌اند. شاعرانی که پس از سرایش این متون

تهمورث به دست دیوانی که در بند او بوده‌اند مصداقی از این موضوع است. ناظم و سراینده اساطیر و افسانه‌های باستانی ما و نیز سایر شاعران پارسی گو ابیات فراوانی در ستایش دانش دارند که برخی از آنها به مثل سائر تبدیل شده‌اند.

به دانش دل پیر برنا بود

توانا بود هر که دانا بود

درخت تو گر بار دانش بگیرد

به زیر آوری چرخ نیلوفری را

تعبیر «آدم بی سواد کور است» ناظر بر همین موضوع است. در قصه‌های شفاهی نیز موارد مختلفی از تکریم دانش خواندن و نوشتن به چشم می‌خورد.^۲

پیچیده‌تر روبه‌رو هستیم. پادشاه، وزیر اعظم، وزیران دست‌چپ و دست‌راست، شاهزاده، پهلوان و... نمونه‌هایی از این پیچیدگی هستند. در افسانه‌های متأخرتر با شخصیت‌های دیگری مانند قاضی، داروغه، میرغضب، کاتب و... مواجه می‌شویم.

وجه دیگری از پیچیدگی سازمان جامعه که در افسانه‌های ایرانی بازتاب خود را نشان می‌دهد، تعیین و تشخیص کشوری خاص به نام ایران است که در عین حال مردم آن با سایر ملت‌ها و کشورها دارای علایق و مناسبات متفاوتی هستند. این علایق و مناسبات ضمن آنکه می‌تواند دوستانه یا خصمانه باشد در عرصه‌های مختلف جریان دارد. برای نمونه در داستان بیژن و منیژه پس از آنکه کیخسرو در جام جهان بین خود، از حبس بیژن در توران با خبر می‌شود، رستم برای نجات بیژن در هیئت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بازرگان به توران سفر می‌کند. علاوه بر این در افسانه‌های ما مسافرت از ایران به کشورهای دیگر اعم از واقعی و افسانه‌ای، مانند چین و ماچین، هندوستان، حلب، شام و یمن موضوعی است بسیار طبیعی که به گونه‌ای مداوم با آن روبه‌رو هستیم. دفاع از سرزمینی معین به نام ایران و جنگ با دشمنان آن نیز یکی دیگر از موضوعات افسانه‌های ایرانی هستند. این موضوعات مبین سطوح معینی از تکامل جامعه است که از یک سو گذار قطعی قبایل پراکنده را در هیئت یک کشور (هویت سیاسی معین) ضروری می‌کند و از سوی دیگر ارتباط با جهان خارج را الزام‌آور می‌نماید. این موضوعات و مناسبات در افسانه‌های سرخ‌پوستی محلی از اعراب ندارند. در این افسانه‌ها با خانواده‌های گسترده یا دست‌بالا قبایل نسبتاً بزرگ روبه‌رو هستیم. چنین قبایلی متناسب با فصول متفاوت سال به دسته‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شوند و در موقعیتی دیگر مجدداً به هم می‌پیوندند. مجموعه مناسبات درون این قبایل ضرورت ارتباط با سایر قبایل را ایجاد نمی‌کند.^۴ در حقیقت چنین قبایلی دارای هویت سیاسی

اما در هیچ یک از اساطیر و افسانه‌های فصول مورد بررسی کتاب نشانی از این موارد وجود ندارد و اساساً می‌توان گفت ادبیات شفاهی این اقوام از درون خود آنها مکتوب نشده است.

۲- سازمان جامعه:

جوامع ساده‌ای مانند جامعه سرخ‌پوستان از سازمان سلسله مراتب و چینه‌بندی ابتدایی برخوردارند. در این گونه جوامع یک نفر به عنوان رئیس قبیله یا دست‌بالا شورایی از ریش سفیدان وجود دارد. برای نمونه در «میان پاساهان، مشهورترین قبایل سرخ‌پوستان دشت، یک نفر در نقش رئیس همه فعالیت‌ها را اداره می‌کرد».^۳ این موضوع در اساطیر و افسانه‌های مورد بررسی نیز منعکس شده است که از میان آنها می‌توان به افسانه‌های برادران دشمن خو، از دل تاریکی به سوی روشنائی، ماکونانورا و انونانایتو و بوفالوهای انسان دوست اشاره کرد.

برخلاف آنچه گفته شد، در افسانه‌های ایرانی ما با جامعه‌ای

از این طبع سنگ آتش آمد فراز
در مقایسه این افسانه با مشابه سرخ‌پوستی آن علاوه بر آنچه ذکر
شد، می‌توان به وجوه تخیلی و واقع‌نمایی یا حقیقت‌پذیری (Verisimilitude)
افسانه ایرانی اشاره کرد که نسبت به افسانه سرخ‌پوستی قابل تأمل‌تر
است.

۴- کیفیت ارتباط با طبیعت:

ویژگی مهم و بارز اساطیر و افسانه‌های مورد بررسی طبیعت‌گرایی
آنهاست. این طبیعت‌گرایی از کیفیت زندگی مردمانی سرچشمه
می‌گیرد که این اساطیر و افسانه‌ها را آفریده‌اند. نحوه زندگی و معیشت

۳- قهرمانان و شخصیت‌ها:

بررسی قهرمانان و شخصیت‌های افسانه‌ها یکی دیگر از مؤلفه‌هایی
است که با استناد به آنها می‌توان بسیط یا مرکب بودن جوامع را نشان
داد. قهرمانان افسانه‌های سرخ‌پوستی در موارد زیادی حیوان یا
انسان - حیوان هستند. مانند مانابوش (انسان - خرگوش) در مانیئوی
نیک سرشت و روح پلید (ص ۷۳)، اوگوگو (انسان - جغد) در ناله
جغد (ص ۱۰۱) بوفالوی جوان (انسان - بوفالو) در بوفالوهای انسان
دوست (ص ۷۸).
در افسانه مانیئوی نیک سرشت و روح پلید، انسان - خرگوشی



سرخ‌پوستان ارتباطی یک به یک و مستقیم با طبیعت محل زندگی آنها
دارد. سرخ‌پوستان، به ویژه آنهایی که در شمال زندگی می‌کنند، مقهور
طبیعت بوده‌اند. به دلیل کمیابی حیات گیاهی در مناطق زندگی‌شان
بیشتر به شکار و ماهی‌گیری وابسته بوده‌اند.^۶ آنها نه فقط برای رفع
گرسنگی بلکه برای پوشاک خود و نیز برای تأمین خیمه و خرگاه و حتی
برای زینت آلات خویش به شکار و به ویژه شکار بوفالو وابسته بودند.^۷
آغاز و انجام زندگی به شکار مربوط می‌شد. قحطی یا خشکسالی در میان
آنها به مفهوم کمیابی یا نبودن شکار بود و همین موضوع باعث کوچ آنها
می‌شد.

طبیعت و شیوه معیشت این مردم در انتخاب همسر نیز نقش مؤثری
داشته است. در افسانه ناله جغد وقتی اوگوگو به خواستگاری دختر
مورد علاقه خود می‌رود مادر دختر می‌گوید:

«دخترم باید با یک شکارچی ازدواج کند تا ما هیچ کم و کسری در
زندگی نداشته باشیم. شوهرم شکارچی قابل و مشهوری بود و همیشه

به نام مانابوش، از اجاق پیرمردی که ساکن جزیره‌ای است آتش را
می‌ریابد و به خانه می‌آورد. مادر بزرگ مانابوش که مادر زمین است آتش
را به مانیئوهایی می‌دهد که خدای رعد هستند تا از آن حفاظت کنند. از
آن زمان این ارواح از خاموش شدن آتش جلوگیری کرده و آن را دائماً
روشن نگه می‌دارند.

بر خلاف این گونه افسانه‌ها، قهرمانان اساطیر و افسانه‌های ایرانی
در وجه غالب خود، پادشاهان، شاهزادگان و پهلوانانی هستند که هیئتی
کاملاً انسانی دارند. کشف و اختراع مظاهر تمدن منحصر برعهده
آنهاست. افسانه پیدایش یا کشف آتش از مصادیق این موارد است.^۵
هوشنگ، پادشاه پیشدادی، روزی با خدم و حشم خود به کوه می‌رود.
ماری بزرگ سر راه شاه ظاهر می‌شود و قصد حمله به او را دارد. هوشنگ
سنگی را از زمین برمی‌دارد و به سوی مار پرتاب می‌کند. مار فرار می‌کند.
سنگ که از نوع آتش زنه یا چخماق بوده بر سنگی دیگر می‌خورد و از
این برخورد آتش جرقه می‌زند:

در خانه مان به اندازه کافی گوشت داشتیم .

او گو گو گفت: من شکارچی ام . یک شکارچی خوب و ماهر . « (ص ۱۰۲ - تأکید از نگارنده)

این موضوع همچنین در اشعاری که سرخ پوستان برای توصیف ویژگی های مثبت قهرمانان خود سروده اند منعکس است . در افسانه **ماکونائورا و آئوئانائیتو** آمده است:

«مادر ماکونائورا جلو تابوت پسرش ، کنار آتش ، نشسته بود و گریه می کرد . او با پسرش خداحافظی کرد و این شعر را خواند:

شجاع بود و از هیچ چیز نمی ترسید

او پسر من بود

شکارچی بزرگی بود

هنرمند بزرگی بود . « (ص ۲۹۵)

آسمان و اجزای آن نیز در توصیف های سرخ پوستان با شکار و

شکارچی مرتبط می شوند:

«ماه مرد شکارچی بزرگی است که نه فقط خواهرش خورشید بلکه حیوانات دیگر را هم تعقیب می کند . برای همین است که همیشه خدا یک دسته شکارچی با خود دارد . بعضی وقت ها سگ های تشنه شکار از پله های راه شیری پایین می دوند و به زمین می آیند و در این لحظه عین باران شهابی نور می افشانند . « (ص ۵۱)

طبیعت گرایی ، عوامل طبیعی ، موجودات و حیوانات شکاری حتی در القاب رؤسای قبایل و نام گذاری قبایل سرخ پوستی بازتاب یافته اند مانند روباه خاکستری ، مار آبی ، گرگ زرد و قمری بزرگ . ارتباط عمیق انسان با طبیعت را می توان به شکل برجسته ای در افسانه **بوفالوهای انسان دوست** که یکی از زیباترین افسانه های کتاب است مشاهده کرد . در این افسانه به یکی از «رهیافت های مهم زندگی مبتنی بر شکار یعنی رهیافت صرفه جویی» اشاره شده است . و به قول نویسندگان کتاب **انسان شناسی فرهنگی** «این رهیافت شاید غیر عمدی [غیر آگاهانه] باشد ولی از نظر مدیریت درازمدت منابع خردمندانه است» .^۸

در محل زندگی گروهی از سرخ پوستان به یک باره گله های بوفالو غیب می شوند . مردان قبیله بدون شکار به چادرها برمی گردند . قحطی دامن گیر قبیله می شود . «جز آنکه چشم به راه بوفالوها باشند یا انتظار مرگ بکشند چاره دیگری نبود» . دختران به بازی «خشک کردن گوشت» روی می آورند . ناگهان پسر غریبه ای ظاهر می شود و به دختران گوشت بوفالو می دهد و در بازی آنها شرکت می کند . او عاشق **رُزباد** دختر روباه خاکستری ، رئیس قبیله ، می شود . پسر غریبه که در واقع بوفالوی جوانی بوده که توانایی تغییر شکل به انسان را داشته است نزد پدر بزرگ خود ، پیشوای گله بوفالوها ، برمی گردد و از او درخواست می کند که گله را به محل زندگی انسان ها ببرد . پدر بزرگ ضمن موافقت با نوه خود او را «بوفالوی انسان دوست» می نامد و به او می گوید: «می دانم که تو عاشق دختر رئیس قبیله انسان ها شده ای و برای همین می خواهم به تو کمک کنم» او به رغم آنکه می داند نابود می شوند اما گله را به سمت انسان ها هدایت می کند و در حضور روباه خاکستری برای انسان ها سخنرانی می کند: «ما با پای خود به اینجا آمده ایم هر چند می دانیم که می میریم . . . اما شما هم باید قول شرف بدهید که هیچ وقت ما را بیش از نیاز خود ، بیش از آنچه شکم تان را سیر می کند هدف نیر خود

قرار ندهید .

بعد از این سخنرانی روباه خاکستری سوگند باشکوهش را یاد کرد و به آن وفادار ماند . این قول او به منزله قانون جلگه ها و مرغزاران آن دیار درآمد . « (ص ۸۷)

در مقابل این طبیعت گرایی ، اما افسانه ها و اساطیر ایرانی بیشتر به مناسبات میان انسان ها می پردازند . در این افسانه ها انسان در برابر طبیعت موجودی دست و پا بسته نیست . او پس از کشف اتفاقی آتش با استفاده از آن آهن را از سنگ خارا جدا می کند و سپس آهنگری را رواج می دهد .

چو بسناخت آهنگری پیشه کرد

از آهنگری اره و تیشه کرد

بعد از آن به کشاورزی می پردازد . حرفه ای که در کشوری مانند

ایران مستلزم ، کانال کشی ، آبیاری و سازمان دهی خاص است:

چون این کرده شد چاره آب ساخت

ز دریای ها رودها را بساخت

همان گونه که گفته شد در اساطیر و افسانه های سرخ پوستان انسان مقهور طبیعت است و اگر بوفالو شکار نکند حتی سقفی برای استراحت نیز ندارد زیرا پوست بوفالو را خیمه و چادر می کند . در اساطیر و افسانه های ایرانی اما انسان به تغییر طبیعت دست می زند و با این خانه و کاشانه و امکانات بهداشتی برای خود فراهم می کند:

بفرمود پس دیو ناپاک را

به آب اندر آمیختن خاک را

هر آنچه از گل آمد چو بسناختند

سبک خشت را کالبد ساختند

چو گرمابه و کاخ های بلند

چون ایوان که باشد پناه گزند

این موارد همه از مظاهر تمدن هستند و در اساطیر و افسانه های

اقوامی که به صورت بدوی زندگی می کنند ، همچون افسانه های مورد بررسی ، به چشم نمی خورند .

۵- تقسیم کار اجتماعی ، حرفه ها و مشاغل:

یکی از تفاوت های جوامع بدوی با جوامعی که وارد مرحله تمدن شده اند میزان و گسترش تقسیم اجتماعی کار است . در جوامع اخیر معمولاً مشاغل و حرفه های مختلف به صورت تخصصی توسط افراد و گروه های متفاوت انجام می گیرد . این موضوع طبیعتاً در آفرینش های ادبی این جوامع بازتاب می یابد . در افسانه های ایرانی وجود شخصیت هایی مانند پینه دوز ، آهنگر و به ویژه تاجر موضوعی بدیهی است . اما در افسانه های مورد بررسی هیچ یک از این مشاغل و حرفه ها به چشم نمی خورند و البته چنین موضوعی طبیعی می نماید . زیرا برای نمونه در جامعه ای که مبتنی بر شکار است و تولید یا مازاد تولید وجود ندارد و انسان ها آنچه را به دست می آورند خود مصرف می کنند در نتیجه مبادله حرفه ای ، تجارت و بازرگانی نیز نمی تواند وجود داشته باشد .

۶- جهان پس از مرگ:

نکته قابل طرح دیگر درباره این افسانه ها موضوع جهان پس از مرگ است . جزئیات این نکته را مدیون دوست بزرگوار و اندیشمندم دکتر

ارتباطی را با دریای بی کران ادبیات شفاهی حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی برقرار کند.

برای تکمیل و متمیم نوشته خود به دو موضوع دیگر که می توان آنها را از کاستی های کتاب محسوب کرد اشاره می کنم. اول، کتاب فاقد یک مقدمه در معرفی گردآوردندگان و چگونگی کار آنهاست. متأسفانه حتی نام کتاب و مشخصات آن به زبان اصلی در صفحه معرفی وجود ندارد. از این رو خواننده حتی نمی داند که کتاب از چه زبانی به فارسی ترجمه شده است.

موضوع دوم که البته به ترجمه ارتباطی ندارد، عنوان کتاب است. عنوان کتاب با محتوای آن تقارن و تناظر ندارد. متون ارائه شده در کتاب از لحاظ قومی و جغرافیایی فقط اقوام و سرزمین های معینی را دربرمی گیرد و افسانه های بسیاری از اقوام و مناطق دیگر در آن جایی ندارند. البته این موضوع به هیچ وجه از اهمیت متون ارائه شده نمی کاهد. کتاب در هیئتی بسیار خوب و پاکیزه منتشر شده است. زبان ترجمه در مجموع روان و متناسب با موضوع کتاب است. با توجه به توانایی مترجمان در کار خود، نگارنده امیدوار است که آنها ترجمه چنین کتاب هایی را هم چنان در دستور کار خویش قرار دهند.

پانویست ها:

۱- «زیباترین افسانه های جهان، گردآوردگان: اینگه دریکن / والتر اشنایدر ترجمه

علی عبدالله / سیامک گلشیری نشر ثالث، ۱۳۸۲.

۲- سیری در اساطیر یونان و روم، نوشته ادیت همیلتون، ترجمه عبدالحسین شریفیان، ص ۱۹، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶.

۳- در این باره می توان به قصه **هالو هیبض** اشاره کرد، ر.ک. **شوقات**، گردآورده افشین نادری، سعید موحدی، ناشر اداره کل میراث فرهنگی استان مرکزی، ص ۶۱، زمستان ۱۳۸۰.

۴- **آدمیان و سرزمین ها**، مارگارت مید، ترجمه علی اصغر بهرامی، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸.

۵- پیشین، ص ۱۳۰.

۶- برخی از صاحب نظران و شاهنامه پژوهان نسبت به اصالت این افسانه و انتساب نظم آن به فردوسی ابراز تردید کرده اند. اما این موضوع تأثیری بر افسانه بودن آن و در نتیجه در بحث ما ندارد.

۷- براساس نوشته مارگارت مید سرخ پوستان از شاخ بوفالو برای تهیه قاشق، ملاقه و جام، از دندان آن برای زینت آلات، از پوست آن برای چادر و همچنین ایراد نقش و نگار استفاده می کردند. منبع شماره ۳ ص ۱۲۲.

۸- **انسان شناسی فرهنگی**، نوشته دانیل بیتس و فرد پلاک، مترجم محسن ثلاثی انتشارات علمی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۶.

۹- منبع پیشین همان ص.

۱۰- دکتر دهقانی بخش هایی از کتاب **اساطیر سرخ پوستان آمریکا** (American Indian Mythology) تألیف آلیس مریوت و کارول ریچ لین را سال ها پیش ترجمه کرده و مقدمه ای خواندنی بر آن نوشته اند. که البته آن را به دست چاپ نسپرده اند. ایشان از روی بزرگواری نسخه دست نویس آن را در اختیار بنده قرار دادند.

۱۱- به نقل از مقدمه دکتر محمد دهقانی بر کتاب پیش گفته.

۱۲- در کتاب **طبقه بندی قصه های ایرانی**، اثر اولریش مارزلف به این قصه و برخی از روایت های تحت شماره ۷۰۷ اشاره شده است.

جهان پس از مرگ، به آن مفهومی که در اساطیر و افسانه های ایرانی وجود دارد، در افسانه های سرخ پوستی به چشم نمی خورد. در این افسانه ها سخنی از بهشت و دوزخ یا پاداش و عقوبت اخروی به میان نمی آید. دلیل آن «شاید از آن روست که **مادر بزرگ زمین** چنان سرخ پوستان را در آغوش پرمهر خویش پناه داده است که به هیچ وجه در جست و جوی جهانی دیگر برنیامده اند. از سوی دیگر آن قدر به **جهان** دل بسته بوده اند که مرگ را برای بدکاران بالاترین عقوبت ها می دانسته اند و مجازاتی فراتر از آن برایشان متصور نبوده است. آنان از طبیعت مهربان و سخاوتمند آموخته بودند که چندان کینه جو نباشند و نخواهند که بدکاران پس از مرگ نیز دچار عذاب شوند. سرخ پوستان بزرگ ترین مجازات را در حق دشمن این می دانستند که وقتی او را کشتند پوست سرش را نکنند. بدین ترتیب دشمن آنها **همانند** یک نامرد



می مرد»^{۱۰}

۷- در این کتاب افسانه ای به نام **اندوه مرغ پرنده** وجود دارد که مربوط به سرخ پوستان آمریکای جنوبی است. این افسانه تشابهات حیرت انگیزی با یکی از قصه های ایرانی دارد که بیشتر با نام **کاکل زری و دندان مرواری** معروف است و از آن روایت های متعددی در نقاط مختلف ایران ضبط و ثبت شده است.^{۱۱}

تشابهات این دو قصه بیش از هر چیز به تجارب مشترک و عام انسان ها در مبارزه با مشکلات طبیعی و اجتماعی مربوط می شود و از این رو چنین مواردی را می توان از مقوله توارد محسوب کرد.

نکته دیگر درباره افسانه های این کتاب که فقط به آن اشاره می کنم، تأثیرپذیری عمیق ادبیات تألیفی آمریکای مرکزی و جنوبی از ادبیات شفاهی سرخ پوستان است. نگارنده امیدوار است ادبیات معاصر ما چنین